

فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره دوازدهم، بهار ۱۳۸۸: ۷۴-۵۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۰۸/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۶/۰۹/۲۸

تحقیق در مثنوی سلیمان و بلقیس حیاتی گیلانی و تطبیق آن با کتب قصص الانبیاء؛ تفسیر و تاریخ به همراه شرح احوال و آثار شاعر

* یوسف اسماعیلزاده

** سید مهدی نوریان

*** علی اصغر بابا صفری

چکیده

دوران حکومت گورکانیان، از پر بارترین اعصار برای زبان و ادب فارسی است. عنایت پادشاهان و شاهزادگان ادب دوست این سلسله به شعرا و نویسندگان، موجب ترویج زبان فارسی در آن دیار بود. ابوالفضل کمال‌الدین حیاتی گیلانی از شاعران مشهور اواخر قرن ده و اوایل قرن یازده هجری است. با کمک ابوالفتح گیلانی به دربار گورکانیان معرفی می‌گردد و در نزد آنان منزلت فراوانی به دست می‌آورد. مثنوی سلیمان و بلقیس حیاتی یکی از آثار مهم در ادبیات عاشقانه فارسی است که تاکنون محققان بدان توجه نکرده‌اند. حیاتی در این مثنوی ایجاز‌گویی قرآن در بیان سرگذشت پیامبران را مد نظر قرار داده است. این مثنوی عاشقانه - دینی از حیث توجه شاعر به عصمت انبیاء، بر کنار بودن از اسرائیلیات، فواید لغوی و زبانی و بهره‌گیری از منابعی که امروزه بدان‌ها دسترس نداریم قابل توجه است.

این مقاله نخست به بررسی آثار شاعر و پس از آن به تحقیق در مثنوی سلیمان و بلقیس و تطبیق آن با برخی کتب مهم تاریخی، تفسیری و قصص الانبیاء می‌پردازد.

واژگان کلیدی: حیاتی گیلانی، سلیمان و بلقیس، قصص الانبیاء، کتب تاریخی، تفسیری.

y.esmailzadeh@yahoo.com

m.noureaan.ltr@ui.ac.ir

babasafary@yahoo.com

* نویسنده مسئول: استادیار دانشگاه پیام نور منجیل

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

مقدمه

دوره حکومت گورکانیان یا مغولان هند بر ادب فارسی تأثیرگذار بوده است. این دوره از پربارترین اعصار، از حیث توجه و عنایت پادشاهان و امرا به اهل ادب و فضل است. شهرهای عمده هند، در دوران گورکانیان، جولانگاه فرهنگ و ادب ایرانی بود. مقارن با حکومت گورکانی، در ایران صفویان بر مسند قدرت بودند. اهمیت دوره گورکانی در احیاء و ترویج زبان فارسی به حدی است که برخی محققان معتقدند که «یکی از بهترین دوره‌های ترویج زبان و شعر فارسی در سرزمین هند و عهد تشویق و ترغیب مؤلفان و نویسندگان و شاعران پارسی‌گوی است و دیگر نظیر نخواهد یافت» (صفا، ۱۳۶۸: ۴۵۰). سخت‌گیری مذهبی پادشاهان صفوی، تلاش امرای ایرانی - که در دربار سلاطین هند بودند - در جهت جذب شاعران و هنرمندان ایرانی، قتل شاهزادگان صفوی که حامی شاعران بودند، ناخرسندی شاعران و هنرمندان از تهمت‌های بد مذهبی، کسب تقرب، مقام و ثروت و وجود پادشاهان شاعر، اهل فضل و ادب دوست در سرزمین هند برخی از مهم‌ترین دلایل سفر ایرانیان به هند است. دکتر صفا، نهضت دوران گورکانیان در هند را نجات بخش واقعی شعر و ادب فارسی از انحطاط آن دوره می‌داند (همان: ۴۵۰).

پادشاهان و شاهزادگان گورکانی خود اغلب شاعر و نویسنده و علاقه‌مند به هنر و ادب بودند. ظهیرالدین بابر (متوفی ۹۳۷ ه. ق.) نصیرالدین همایون (۹۳۷-۹۶۳ ه. ق.)، جلال‌الدین اکبر پادشاه (۱۰۱۴-۹۶۳ ه. ق.)، میرزا کامران (متوفی ۹۶۴ ه. ق.)، میرزا عسگری (متوفی ۹۶۱ ه. ق.) و میرزا هندال (متوفی ۹۵۸ ه. ق.) شاعر بودند. نورالدین جهانگیر (۱۰۳۷-۱۰۱۴ ه. ق.)، شهاب‌الدین محمد شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ه. ق.)، داراشکوه (متوفی ۱۰۶۸ ه. ق.) و اورنگ زیب عالمگیر پادشاه (۱۰۶۹-۱۱۱۸ ه. ق.) نیز از امرای ادب دوست بودند. دکتر صفا در مورد توجه اکبر به ادب فارسی می‌نویسد «او در مرتبه‌ای از ترویج شعر پارسی و پرورش شاعران است که هیچ کس از شاهان ایران و هند و منتسب به فرهنگ ایرانی بدان نرسیده است» (صفا، ۱۳۶۸: ۴۵۴). کتابخانه بزرگ اکبر پادشاه در فتح پور ۲۴ هزار نسه خطی داشت (جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۱۹).

نزدیک به ۸۰۰ نفر از شاعران و هنرمندان در دوران صفویه، از ۹۰۷ ه. ق.)

پادشاهی شاه اسماعیل- تا ۱۱۰۵ (ه. ق) - پادشاهی سلطان حسین - از ایران به هندوستان رفته‌اند که از این مقدار بیست تن گیلانی بودند. از جمله مشهورترین آنان حیاتی گیلانی بود که در این مقاله یکی از مهم‌ترین آثار او بررسی می‌شود.

احوال شاعر

[ابوالفضل] کمال‌الدین حیاتی گیلانی، از شاعران معروف اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم است. حیاتی در رشت متولد شد (فخرالزمانی، ۱۳۶۳: ۸۰۹). آغاز زندگی را در گیلان گذراند. حیاتی در جوانی پیشه تجارت داشته است و به همین دلیل سیر خراسان و عراق می‌کرد (همان: ۸۰۹). و در همین سفرها با شاعران معاشرت پیدا کرد. حیاتی اوایل عمر خود را در زادگاه خود گذراند (صفا، ۱۳۶۸: ۱۰۰۷). او در زادگاه خود با دربار خان احمد گیلانی مرتبط بود. این مراودات با شعرا سرانجام سبب کوچ او به هندوستان شد. اغلب تذکره‌نویسان به زندگی حیاتی بعد از رفتنش به هند پرداخته‌اند (لکنهوی، ۱۳۹۶: ۲۱۱).

حیاتی پس از ورود به هند، نخست به خدمت حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح گیلانی در آمد و به یاری او به حضور اکثر خوانین راه یافت (فخرالزمانی، ۱۳۶۳: ۸۰۹). اغلب اکابر در مراعات خاطر او می‌کوشیدند؛ چنان‌که در کدورتی که مابین حیاتی و کامل جهرمی روی داد، خانخانان، کامل جهرمی را از دربار خود راند (صفا، ۱۳۶۸: ۱۰۰۱). بعد از خانخانان، حیاتی به دربار اکبر و جهانگیر راه یافت و قرب و منزلت بسیاری به دست آورد. به نوشته مؤلف مآثر رحیمی، «چندان قرب و منزلت او را در ملازمت آن پادشاه [اکبر] به هم رسید که مزیدی بر آن متصوّر نبود» (نهلوندی، ۱۳۸۱: ۷۸۱). حیاتی گیلانی در برهانپور خانه، مسجد و باغی ساخت و ده سال در آن شهر اقامت کرد. تا در ۱۰۲۸ هنگامی که از فتح‌پور عازم برهان‌پور بود در اگره در گذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

آثار حیاتی گیلانی

در تذکره‌ها و فهرست‌ها سه اثر به حیاتی گیلانی منسوب شده که در ذیل بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. دیوان اشعار

در کتب تذکره ذکر شده که حیاتی خود شخصاً دیوانش را ترتیب داده و به کتابخانه خانخانان تقدیم داشته است (نهایندی، ۱۳۸۱: ۴۳۶). برخی تذکره‌ها، اشعار دیوان حیاتی را بالغ بر ۷۰۰۰ بیت نوشته‌اند (فخرالزمانی، ۱۳۶۳: ۸۱۰). اما مؤلف نظم گزیده ابیات دیوان حیاتی را ۳۰۰۰ بیت نوشته است (حیاتی، ۱۹۷۵: ۷). اما در کامل‌ترین نسخه موجود از دیوان حیاتی - که آن هم در آغاز و فرجام افتادگی دارد - در حدود چهار هزار و اندی بیت آمده است (نسخه خطی شماره ۵۵۶۵، کتابخانه ملک). نسخه کتابخانه آزاد بهون دهلی نو (شماره ۳۳)، تنها ۱۹۸۳ بیت را در بردارد.

در نسخه موجود در کتابخانه ملک، سلیمان و بلقیس و ضمیمه تغلق نامه نیز آمده است و این حدس را به ذهن متبادر می‌کند که شاید منظور تذکره‌نویسان مجموع اشعار حیاتی بوده است؛ اعم از مثنوی‌ها و دیوان. اما مؤلف میخانه که شخصاً با حیاتی دیدار داشته، به تغلق نامه اشاره کرده است. در حالی که تألیف میخانه در ۱۰۲۸ به پایان رسیده و در این سال حیاتی بنا به اشاره اغلب تذکره‌نویسان در گذشته است. بنابراین، قطعاً در این تاریخ سلیمان و بلقیس را سروده بود. صاحب مآثر رحیمی نیز که کتاب خویش را در ۱۰۲۴ نوشته، به منظومه سلیمان و بلقیس اشاره‌ای نمی‌کند. این احتمال هم وجود دارد که همانند بسیاری از کتب دیگر مقداری از اشعار، از بین رفته باشد. چنان که نسخه‌های موجود نیز این مدعا را تأیید می‌کند؛ به علاوه ابیاتی از حیاتی در تذکره‌ها نقل شده است که در دیوان موجود نیست (نهایندی، ۱۳۸۱: ۴۲۰-۴۲۳). از دیوان او نسخه‌هایی در کتابخانه‌های ایران و هند موجود است (افشار و دانش‌پژوه، ۱۳۶۹: ۴۲۲).

۲. ضمیمه (تتمه) تغلق نامه

تغلق نامه سروده امیر خسرو دهلوی در ذکر احوال غیاث‌الدین تغلق شاه (۷۲۰-۷۲۵ هـ ق) سر دودمان پادشاهان تغلقیه هند است (صفا، ۱۳۶۸، ج ۳: ۷۸۲). نسخه مثنوی مزبور بعداً ناقص و ناتمام شده بود. مثنوی مزبور سه هزار بیت داشته است و وقایع کشته شدن قطب‌الدین مبارک شاه و حکمرانی چند ماهه خسرو خان و تخت نشینی غیاث‌الدین تغلق شاه را دربرداشت. در عهد اکبر شاه نسخه‌ای از تغلق نامه که از هر دو جانب آغاز و فرجام ناقص بوده در کتابخانه سلطنتی موجود بود. شاه جهانگیر از شعرای

درباری خود خواست که قریحه شعری خود را به کار برده، مثنوی را تکمیل سازند. تکمله حیاتی گیلانی پسندیده شد و پادشاه دستور داد در صله شاعر، هموزن او به او طلا و نقره دهند (لاهوری، ۱۳۸۵: ۱۰۸-۱۰۹)، (واله داغستانی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۵۸۸).

حیاتی تتمه تغلق نامه را در ۱۰۱۹ (هـ ق) به بحر هزج سروده است. برخی تذکره‌نویسان به اشتباه ضمیمه تغلق نامه را به حیاتی کاشانی نسبت داده‌اند (فخرالزمانی ۱۳۶۳: ۸۱۰). که این اشتباه را مصحح کتاب هم تکرار کرده است (حیاتی، ۱۹۷۵: ۲۳). در حالی که حیاتی کاشی اصلاً به دربار مغولی هند وابستگی نداشته و با اکبر و جهانگیر معاصر نبوده است. تغلق نامه امیر خسرو دهلوی را سیدهاشمی فریدآبادی و با مقدمه مولوی رشید احمد انصاری در مجلس مخطوطات فارسی حیدرآباد دکن (۱۳۵۲/۱۹۳۳ م) چاپ کرده است. تکمله حیاتی گیلانی به نام ضمیمه تغلق نامه امیر خسرو به سعی و اهتمام امیر حسن عابدی و مقبول احمد نخست در ۱۹۷۵ (م) از سوی اندو پرشین سوسائیتی، دهلی منتشر شد و در ۱۹۸۹ (م) در نشریه تحقیقات فارسی، انتشارات بخش فارسی دانشگاه دهلی، ص ۱۰۳-۱۴۳ تجدید چاپ گردید.

۳. سلیمان و بلقیس

مثنوی سلیمان و بلقیس حیاتی را نمی‌توان با مثنوی‌های بی‌بدیل نظامی مقایسه کرد. حتی مثنوی‌های دیگر داستان‌سرایان نظیر فخرالدین اسعد گرگانی، خواجوی کرمانی، عبدالرحمان جامی، هاتفی خرجردی و کاتبی ترشیزی، به‌رغم ابتکاری نبودن موضوعات، از نظر لفظ و معنا بر مثنوی‌های بعد از قرن دهم برتری دارند. بیشترین منظومه‌ها در قرن یازدهم به زبان فارسی سروده شده است؛ اما به لحاظ کیفی سطح آنها نسبت به موردهای مشابه پیشین، نازل‌تر است و این امر مولود رواج شعر بین عوام و قشرهای مختلف مردم، پایین آمدن سطح توقعات از شعرا و رواج غزل و فردیات است. سادگی زبان و خالی بودن آنها از تفتن‌های منظومه‌های سابق، از ویژگی‌های این منظومه‌های عهد صفوی است (صفا، ۱۳۶۸، ج ۵: ۵۹۴). در کنار تقلید از منظومه‌های پیشین، در این دوره شاعران دست به ابتکاراتی در انتخاب موضوع داستان زدند. موضوعاتی چون «سوز و گداز» یا مثنوی‌های بسیاری با نام «قضا و قدر» یا داستان‌هایی که از راه ترجمه از اصل هندی به وجود آمد مانند: «نل و دمن» (همان: ۵۹۴). از جمله

نوآوری‌های سرایندگان می‌توان نظم داستان در باره حضرت سلیمان و بلقیس - ملکه سبا - دانست که به اسم‌های گوناگون: سلیمان و بلقیس، بلقیس و سلیمان، سلیمان‌نامه، بلقیس‌نامه، پریخانه و ... مشهور بود. برای نمونه، زلالی خوانساری (قرن ۱۱)، فیضی دکنی (۹۵۴ - ۱۰۰۴ هـ ق)، ابومکارم شهود (۹۴۴ - ۱۰۱۹ هـ ق)، نظام معتمایی استرآبادی (متوفی ۹۲۱ هـ ق) و حیاتی گیلانی (متوفی ۱۰۲۸) از جمله شاعرانی بودند که طبع خود را در سرودن منظومه‌های «سلیمان و بلقیس» آزموده‌اند.

سلیمان و بلقیس حیاتی گیلانی نیز از تحولات اجتماعی عصر خود بر کنار نمانده است. فتور لفظ و معنا - اگر از کاتبان نباشد - گاه در شعر او دیده می‌شود که سخن او را در فراز و فرود قرار می‌دهد. با وجود این، آنچه اهمیت مثنوی او را بر جسته‌تر می‌سازد نخست موضوع داستان است که کمتر مورد عنایت شاعران - تا زمان حیاتی - قرار گرفته بود و دوم اینکه اولین منظومه‌ای است در باره حضرت سلیمان که با این مقدار ابیات ۳۱۴۸ بیت - سروده شده است.

حیاتی این مثنوی را به نام جهانگیر سرود. اوایل این مثنوی از بین رفته است و داستان از قسمت «مهمانی کردن سلیمان جمله موجودات را» آغاز می‌شود. با بررسی و دقت در کتب قصص‌الانبیاء و تفاسیر می‌توان بخش‌های از بین رفته را حدس زد. اغلب متون، داستان سلیمان را از زمان حضرت داوود^(ع) و ازدواج با همسر او ریا نقل کرده و سلیمان را حاصل این ازدواج دانسته‌اند. ماجرای داوری سلیمان نیز در مثنوی حیاتی نیامده است. به این محذوفات باید تحمیدیه، مقدمه و احتمالاً ستایش پیغمبر، امامان و پادشاه را هم افزود. به نظر می‌رسد که افتادگی‌های پایان نسخه چندان نباشد؛ چرا که قسمت مرگ سلیمان را دربر دارد. به علاوه اشعاری در نصیحت به فرزند، ستایش خرد و ساقی‌نامه نیز در انتها آمده است. در بدبینانه‌ترین گمان، می‌توان احتمال داد که حداکثر حدود ۵۰۰ بیت از بین رفته باشد.

نکته قابل توجه در این مثنوی آنست که حیاتی مبنای کار خود را در سرایش این داستان، قرآن کریم و روایات مستند قرار داده و از ذکر مطالبی که عصمت انبیاء را زیر سؤال می‌برد خودداری کرده است. بنابراین، داستان موجز و مختصر بیان شده است. نیز آنجا که عروسی سلیمان و بلقیس را بیان می‌کند سخنان خود را عقیفانه و در پرده می‌گوید. این مطلب را در وصف ویژگی‌های جسمانی بلقیس نیز رعایت کرده است که

نشان دهنده تفاوت دیدگاه حیاتی گیلانی با سایر مثنوی سرایان است که در باب چنین قضایایی داد سخن می‌دادند. به این ابیات دقت کنید:

بگفتستم به پرده آنچه بایست	قدم وا پیش نسپر دم ز شایست
ولیکن شاعری جان مرا خورد	ز خشم و خوی، آب کار من برد
که چون در گفت کردی اختصاری	نبردی زور بازویی بکاری؟
ز الوان کاری او ^۱ زیب عروسی	هوا را چون نکردی سندروسی؟
به گوهر چون نبستی آسمان را	نیفزودی به آرایش، جهان را؟
بگفتم: ای تو استاد هنر کار	سخن را از تو هر جا گرم بازار
معاذ الله ازین گفتار هیهات	که مانا می‌کشاند سر به طامات
که نیست این حرف بلقیس و سلیمان	سراسر گفت و گوی شرم و ایمان
سراسر گفت و گوهای خدائیس	همه آثار و آیات سما ئیس

(حیاتی گیلانی، نسخه خطی: برگ ۱۷۷-۱۷۸)

از ابیات فوق بر می‌آید که برخی از شعرا این سبک سرودن حیاتی را نپسندیده و زبان به اعتراض گشوده‌اند. حیاتی از بیان روابط عاشقانه و جنسی در مثنوی خود پرهیز کرده است و شعر خود را به حسب موضوع آن، شعری سراسر شرم و ایمان خوانده است. ایراد برخی به ایجاز گویی شاعر، نشان‌دهنده قیاس کار او با دیگر شعرایی است که در باره حضرت سلیمان^(ع) مثنوی سروده‌اند.

داستان سلیمان و بلقیس در قرآن کریم

مایه‌های اصلی الهام شاعران در سرودن منظومه‌های مربوط به حضرت سلیمان^(ع)، اشارات موجود در قرآن کریم در دو سوره مبارکه «نمل» و «سبا» است. آنچه در قرآن ذکر شده بسیار مختصر و مجمل است. حفظ حرمت حضرت سلیمان^(ع) به عنوان نبی سبب شده است که سرایندگان مسلمان بیشتر پایبند نصّ قرآن باشند تا متون دیگر. ما در اینجا فهرست‌وار مواردی را که در قرآن ذکر گردیده بر می‌شماریم:

اعطای علم و هرگونه نعمت (سوره نمل، آیات ۱۵، ۱۶)، منطق طیر (سوره نمل، آیه ۱۶)، تسلط بر جنّ و انس و طیر (سوره نمل، آیه ۱۷) و (سوره سبا، آیه ۱۲)، غیبت هدهد (سوره نمل، آیه ۲۰)، تهدید به عذاب هدهد (سوره نمل، آیه ۲۱)، پادشاهی

بلقیس (سوره نمل، آیه ۲۳)، تخت بلقیس (سوره نمل، آیه ۲۳۸)، خورشیدپرستی اهل سبا (سوره نمل، آیه ۲۴)، نامه سلیمان (سوره نمل، آیه ۲۸)، سخن گفتن بلقیس با اعیان سبا (سوره نمل، آیه ۲۹)، اعلام آمادگی و اطاعت بزرگان سبا به بلقیس (سوره نمل، آیه ۳۳)، هدیه فرستادن بلقیس برای سلیمان (سوره نمل، آیه ۳۵)، باز پس فرستادن هدیه (سوره نمل، آیه ۳۶)، ادعای آوردن تخت بلقیس به دست جن (سوره نمل، آیه ۳۹)، اسم اعظم [کتاب الهی] (سوره نمل، آیه ۴۰)، آوردن تخت در یک چشم به هم زدن (سوره نمل، آیه ۴۰) ناشناس گردانیدن تخت بر بلقیس (سوره نمل، آیه ۴۱)، قدم گذاشتن بلقیس بر آبگینه و خیال کردن اینکه آب است (سوره نمل، آیه ۴۴)، قصر آبگینه سلیمان و کشف ساق (سوره نمل، آیه ۴۴)، باد در تسخیر سلیمان (سوره سبا، آیه ۱۲)، پیمودن مسافت یک ماه در صبح و شام (سوره سبا، آیه ۱۲)، در اختیار داشتن سلیمان چشمه مس را (سوره سبا، آیه ۱۲)، مرگ سلیمان (سوره سبا، آیه ۱۴)، دابه الارض (سوره سبا، آیه ۱۴)، خوردن عصا به دست موریانه (سوره سبا، آیه ۱۴)، بودن دیوان در عذاب به سبب ندانستن مرگ سلیمان (سوره سبا، آیه ۱۴).

همان گونه که پیش از این گفته شد بسیاری از داستان‌هایی که درباره سلیمان آمده سندیت تاریخی ندارد. حیاتی گیلانی از این گونه افسانه‌ها بهره برده است و مستندات خود را بر قرآن کریم و تفاسیر قرار داده است. چنان که این داستان‌ها که جنبه افسانه‌ای دارد، در مثنوی سلیمان و بلقیس ذکر نشده است: انگشتر سلیمان و خاصیت‌های آن، از دست رفتن انگشتر سلیمان، از دست رفتن سلطنت سلیمان به جهت از دست دادن انگشتر، همیستر شدن جنیان با زنان سلیمان، بت پرستی در خانه سلیمان، فقری کردن سلیمان و ماهیگیری او، پیدا شدن انگشتر در شکم ماهی، بحث سلیمان و عنقا درباره قضا و قدر، مطالبی در مورد دریا از زبان سلیمان، جوانی که در زیر دریا عبادت می‌کرد، شهر سلیمان در هوا، سؤال بلقیس از رنگ خدا و بیهوشی سلیمان، داستان اعطاء پادشاه مصر دختر خود را به سلیمان.

بخشی از مطالب فوق، گاهی در کتاب‌های تاریخی و قصص دیده می‌شود، اما چندان قابل اعتماد نیست.

خلاصه مثنوی سلیمان و بلقیس

خداوند سلیمان نبی^(ع) را پادشاهی و پیامبری توأمان عطا کرده بود. همه جانداران تحت اختیار او بودند و بر جن و انس، دیو و دد و دام فرمان می‌راند. سلیمان از این همه قدرت و جاه، به غرور می‌افتد و از باری تعالی می‌خواهد که همه جانوران را میزبانی کند. از جانب پروردگار خطاب می‌آید که: ای فرزند داوود! هشیار باش، رزّاقی شغلی است بس دشوار رزّاقی صفت خداست. سلیمان آن را شکرگزاری نعمت‌های خداوند می‌داند. خداوند جهت امتحان و عبرت سلیمان و نمودن عجز و ضعف او می‌پذیرد.

موجودات از اطراف و اکناف بر درگاه سلیمان حاضر می‌گردند و او را سجده می‌برند. در این هنگام ماهی بدترکیبی از دریا سر بیرون می‌آورد، چشمانش مانند آتشگاه تفته است و دست و پای، بزرگ دارد. ماهی نزد سلیمان می‌رود و به او می‌گوید که از جانب پروردگار بر او وحی شده که سلیمان، جمله جانداران را می‌پهمان کرده است. سلیمان در جواب می‌گوید: این صحرای پهن، پرست از هر گون خورش. ماهی تمام غذاها را می‌بلعد و جانوران دیگر گرسنه می‌مانند. ماهی به سوی تخت سلیمان حرکت و غذای دیگری طلب می‌کند. اما سلیمان پاسخ می‌دهد که دیگر غذایی باقی نمانده است و همه خوراک تو شد. ماهی می‌گوید آنچه خورده‌ام در حکم ناشتایی بوده است، من هر روز سه لقمه همانند این روزی دارم. امروز نیم روزی من به مهمانی تو حواله است. سلیمان از شنیدن سخنان ماهی بیهوش می‌شود.

سلیمان در می‌یابد که این، امتحان الهی بوده است. از آنجا حرکت می‌کند و به سرزمین مورچگان می‌رسد. ناگاه آواز موری به گوش او می‌رسد که دیگر موران را به رفتن به پناهگاه ترغیب می‌کند. و بدان‌ها می‌گوید جان خود را نجات دهید که لشکر سلیمان می‌آید. سلیمان دستور می‌دهد آن مور را به درگاه او حاضر کنند. از او می‌پرسد چرا دیگران را از لشکر من بر حذر داشتی؟ آیا جانوری را آزرده‌ام؟ مور پاسخ داد: من مهتر مورانم، باید از کهتران مراقبت کنم. دیگر اینکه در این سرزمین گنج‌ها نهفته است؛ ما از آن بی‌مناکیم که شاید کسانی به طمع زر، زمین را بکاوند و ما را تباه سازند. مور سلیمان را به مهمانی خود دعوت می‌کند. و پای ملخی حاضر می‌سازد. سلیمان اعتراض می‌کند که لشکریان من از پای ملخی سیر نمی‌گردند. اما با کرم خداوندی همه لشکریان از آن می‌خورند و سیر می‌شوند. سلیمان از این امر حیرت می‌کند و به

خلوت‌گاه خود می‌رود و چهل روز و شب ایستاده به زاری می‌پردازد و از خداوند طلب غفران می‌کند تا سرانجام عفو می‌شود.

در درگاه سلیمان، هدهد مأمور جستن آب است. روزی به طلب آب می‌رود و در دشتی، مرغی همجنس خود می‌یابد و با آن مرغ - که پیک پادشاه سبا بود - به طرف ملک سبا پرواز می‌کند. هدهد بعد از پرسیدن نام پادشاه سبا و چگونگی ورود به شهر، به سوی سلیمان باز می‌گردد. از آن سو، سلیمان طبق رسم خود هنگام وضو آب می‌خواهد، اما آماده نیست. عقاب و کرکس را به جست‌جوی هدهد می‌فرستد. عقاب، هدهد را در نزدیکی سرزمین سبا می‌یابد و به درگاه سلیمان می‌آورد. سلیمان از سبب نسیان و عصیان هدهد می‌پرسد و هدهد ماجرای رفتن به سرزمین سبا و پادشاه آن را به تمامی بازگو می‌کند.

سلیمان بعد از شنیدن سخنان هدهد، از آصف برخیا می‌خواهد که نامه‌ای به بلقیس بنویسد سراپا وعده و وعید، عتاب و لطف. و به هدهد دستور می‌دهد نامه را به سبا ببرد. هدهد از سلیمان درخواست می‌کند که عده‌ای از پرندگان، او را در این سفر همراهی کنند. هدهد با مرغان دیگر به نزدیکی شهر سبا که می‌رسند صیحه بلندی بر می‌کشند که از صدای آن، نگهبانان بیهوش می‌شوند و هدهد وارد قبه می‌گردد. از روزن قبه، داخل خوابگاه بلقیس شده، نامه را بر سینه بلقیس می‌نهد. بلقیس از خواب بیدار می‌شود و نامه را یافته، می‌خواند.

بلقیس مجلسی می‌آراید و بزرگان سبا را بدان دعوت می‌کند و موضوع‌نامه حضرت سلیمان را با آنان در میان می‌نهد. سرانجام تصمیم می‌گیرند که شخصی (منذر) را نزد سلیمان گسیل کنند. آنها از سلیمان می‌خواهند که سه کار زیر را بدون کمک دیوان و جنیان انجام دهد: نخست کنیزان و غلامان را - که لباس یکدیگر پوشیده‌اند - از هم جدا سازد، دوم گهر ناسفته‌ای را سوراخ کند و سیم رشته‌ای را از جزع کجی بگذراند. سلیمان با امداد الهی خواسته‌های بلقیس را برآورده می‌کند. آن‌گاه نامه می‌نویسد و در آن بلقیس را به صلح و تسلیم دعوت می‌نماید. منذرنامه را به بلقیس می‌رساند و آنچه اتفاق افتاده بود را به او می‌گوید. بلقیس بار دیگر اعیان شهر را فرا می‌خواند و نامه سلیمان را بدیشان نشان می‌دهد و آنان را به لطف سلیمان امیدوار می‌سازد.

بلقیس با هدایای بسیار راهی درگاه سلیمان می‌شود. آصف بن برخیا قبل از رسیدن

بلقیس - به کمک اسم اعظم - تخت بلقیس را به نزد سلیمان حاضر می‌کند. سلیمان بعد از دیدن جمال بلقیس و ایمان آوردنش، جمعی از بزرگان را به خواستگاری می‌فرستد و او را به نکاح خود در می‌آورد و پنهانی وارد قصر خود می‌کند. سرانجام زمان مرگ سلیمان فرا می‌رسد. سلیمان بلقیس را به جانشینی خود انتخاب می‌کند. سلیمان از خداوند در خواست می‌کند که تا مدتی مرگ او را پنهان سازد و جسم او را از هم نریزند تا جنیان و دیوان تمرد نکنند. سلیمان مدت یک سال و اندی - در حالی که بر عصای خویش تکیه کرده - می‌ماند. تا اینکه موری عصای او را می‌کاود و سلیمان بر زمین می‌افتد و همگان از وفات او مطلع می‌گردند.

کنایات و استعارات

مثنوی سلیمان و بلقیس از حیث کاربرد کنایات و استعارات نیز قابل توجه است. برخی از این کنایات در شعرشاعران پیشین به کار رفته است؛ اما برخی از آنها خاص شعر حیاتی گیلانی است. در ذیل به تعدادی از آنها اشاره می‌شود: «خر خود در خلاف خویش راندن، حرف کسی را خواندن، ندیدن سایه، قفای کسی را رقعہ تیرگی بر آب افکندن، سر در یا به نوک میل بستن، آگینه بر خارا سنجیدن، پر تیر بر پا بستن، پا بر دم مار گذاشتن، بر اخگر تخم کاشتن، پیره‌ن در خون شستن، موی در اندام شکستن، سر به دیوار آمدن، دست به زیر سنگ بودن، در دهان مار بودن، ورق خرد در آب افکندن، مگس بر آستین نشستن، بر راه گشتن، بنگه بر صرصر بستن، سایه دیوار شدن، اخگر اندر یخ گرفتن، از هر رگ بال کردن، مراد به زیر سنگ داشتن، آش در کاسه بودن.»

تطبیق مثنوی سلیمان و بلقیس با کتب قصص الانبیاء، تاریخ و تفاسیر

نام ملکه سبا در ادبیات فارسی و عربی بلقیس است. در عهد قدیم و قرآن کریم، نام بلقیس نیامده است و فقط به «ملکه سبا» اشاره شده است. در عهد قدیم تنها اشاره شده که بلقیس به نزد سلیمان رفته است (عهد قدیم، اول، پادشاهان: ۱۰-۱۳). برخی مفسران نوشته‌اند که سلیمان، بلقیس را به همسری خود در آورد و برخی منابع یهودی، بختنصر را نتیجه این ازدواج می‌دانند. منابع حبشی، «منلیک ۱» پادشاه حبشه

را ثمره ازدواج سلیمان و مکدا - نام حبشی بلقیس - به شمار می‌آورند (مصاحب، ۱۳۸۱: ۴۴۲). در تاریخ طبری، شوهر بلقیس، ذوتبع - پادشاه غمدان - دانسته شده است (طبری، ۱۳۶۲: ۴۱۳). در بعضی از کتب قصص و تفاسیر هم اشاره شده است که سلیمان بعد از آمدن بلقیس نزد او، بلقیس را در پذیرفتن شوهر مختار می‌کند و او پادشاه همدان را بر می‌گزیند (بوشنجی، ۱۳۸۴: ۳۲۱).

در کتب قصص، بلقیس را بسیار زیبا روی توصیف کرده‌اند و او را - از سوی مادر - از نسل پریان دانسته‌اند. «اما پدرش آدمی بود به نام شراحیل. شراحیل هم کفو خویش زن نمی‌یافت از آدمیان. از پریان بیافت. زنی نام وی ریحانه به چهل پدر ملک و ملک‌زاده. وی را بخواست؛ بلقیس از آن زن آمد، نامش «مقد»، کنیتش بلقیس به لغت ایشان» (مهدوی، ۱۳۴۷: ۲۸۶). در تفسیر کشف‌الاسرار میبیدی نیز به جَنّی بودن مادر بلقیس اشاره شده و نام او فارعه و ریحانه ذکر گردیده است (میبیدی، ۱۳۵۷، ج ۷: ۲۰۶).

در تفسیر طبری شرحی در باره کارهای مادر بلقیس آمده است که بسیار به کارهای خضر در برابر موسی شبیه است: پدر بلقیس ملکی بود. یکروز به شکار بیرون رفته بود در بیابانی دو مار دید سیاه و سپید، به هم آویخته. مار سیاه بر سپید چیره گشت. ملک دستور داد که مار سیاه را بکشند. یک روز چون پادشاه از خواب بیدار گشت جوانی دید به میان خانه استاده. جوان خود را مهتر پریان و همان مار سپید معرفی می‌کند و در صدد جبران بر می‌آید و خواهر خود به ازدواج ملک در می‌آورد با این شرط که هر چه خواهرش بکند بدان رضا دهد. ملک می‌پذیرد. پری صاحب دختر و پسری می‌شود که دختر را پیش سگی می‌نهد و پسر را در آتش می‌اندازد. پادشاه از بیم آنکه این زن برود و باز نیاید خاموش بود. تا اینکه جنگی پیش آمد و آن زن در بیابانی همه راه‌ها و آب را به دشت ریخت. ملک از این کار خشمگین شد، او را مورد عتاب قرار داد. زن در جواب گفت که آتش و سگ دایه من بودند و آن پسر به دست دایه مرد و دختر زنده است و این آبها را وزیر تو زهر آگین کرده بود و می‌خواست ترا بکشد. پادشاه وزیر را طلبید و از آن آبها به او خورد و وزیر بمرد. آن زن دختر را به ملک داد خود ناپدید شد. ملک دختر را بلقیس نام نهاد (طبری، ۱۳۴۲، ج ۵: ۱۴۶۷-۱۴۷۴). در تاریخ کامل ابن‌اثیر، پادشاه پریان دختر خود را به ازدواج ملک در می‌آورد (ابن‌اثیر، ۱۳۴۴، ج ۳: ۴۷). در مثنوی سلیمان و بلقیس نیز این داستان فرعی آمده است که در

مورد سوم، آن زن به جای ریختن آبها، پلیدی در غذا می‌ریزد (حیاتی گیلانی، نسخه خطی: برگ ۵۹).

در بین مؤلفان اسلامی، کتاب قرآن منبع مهمی برای داستان پیامبران بوده است و حیاتی گیلانی در مثنوی خود بیش از هر منبع دیگر بدان نظر داشته و ایجاز گویی قرآن در سرگذشت پیامبران را مد نظر قرار داده است. شاعران در سرودن داستان‌های پیامبران، از منابع دیگری چون قصص انبیاء و تفاسیر نیز بهره می‌بردند. البته بسیاری از مطالبی که شعرا از این کتب به نظم کشیده‌اند سندیت تاریخی ندارد و گاه با عصمت و تنزیه انبیاء مغایرت دارد. ما در ذیل به بررسی و تطبیق مثنوی سلیمان و بلقیس با برخی کتب قصص الانبیاء، تفسیر و تاریخ می‌پردازیم.

ضیافت سلیمان

مثنوی سلیمان و بلقیس با «مهمانی کردن سلیمان موجودات را» آغاز می‌شود. سلیمان از خداوند می‌خواهد که همه جانداران را مهمان سازد؛ اما از جانب خداوند خطاب می‌رسد که رزاقی صفت خداوند است. در نهایت خداوند خواهش سلیمان را اجابت می‌کند. در قصص الانبیاء بازمانده از قرن هفتم نیز مطلب همین گونه است. تفاوتی که در این کتاب دیده می‌شود آن است که آن همه غذا در مدت هشت ماه فراهم شده بود و ماهی بعد از خوردن تمام غذاها به سلیمان گفت «ضیّعک‌الله کما ضیعتنی پس سلیمان در سجود رفت و بنالید» (قصص الانبیاء، ۱۳۶۳: ۲۳۳).

بوشنجی، محل اطعام را ساحل دریای شام می‌داند و «خلق چهل روز طعام کشیدند و بعضی گویند چهار ماه» (بوشنجی، ۱۳۸۴: ۳۳۱). تفاوت دیگر این است که ماهی مقدار غذای خود را چنین بر می‌شمرد: «... سه چندین بامداد خورم و شب نیز هم این قدر مرا در کار باشد» (همان: ۳۲۱). سؤال سلیمان موجودات بزرگ دریا هم در این کتاب ذکر گردیده است (همان: ۳۲۲). در قصص الانبیاء نیشابوری هم داستان تفاوت چندانی با دیگر کتب ندارد، جز اینکه مؤلف می‌نویسد که «لب دریا هشت ماهه را اندر هشت ماهه جای ساختند» (نیشابوری، ۱۳۴۰: ۲۸۶). در این کتاب چونان مثنوی سلیمان و بلقیس، سلیمان بعد از شنیدن سخنان ماهی بیهوش می‌گردد (همان: ۲۸۷). در قصص قرآن مجید بر گرفته از تفسیر سور آبادی، به اسم ماهی تصریح نشده است و

تنها ذکر گردیده است که «دآبه سر از دریا بر آورد گفت: یا خلیفه‌الله مهمان توأم» (مهدوی، ۱۳۴۷: ۳۴۷). همچنین این دآبه تعداد هم جنسان خود را هفتصد امت در قعر دریا اعلام می‌کند (همان: ۳۴۸). در قصص الانبیاء قطب‌الدین سعید راوندی و قصص الانبیاء مشهور به عرائس‌المجالس تألیف ابی اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری این قسمت ذکر نشده است. قابل ذکر است که متون تفسیری متعرض این داستان نشده‌اند.

وادی نمل

حیاتی، وادی نمل را بین یمن و شام می‌داند:

یمن را برزخی تا سرحد شام
جنوبی و شمالی را نمل نام
(حیاتی گیلانی، نسخه خطی: برگ ۱۲)

در برخی از کتب، وادی مور را طائف گفته‌اند (نیشابوری، بی تا: ۲۶۴؛ طبرسی ۱۳۵۴، ج ۱۸: ۹۱). حیاتی همانند اکثر مؤلفان، نام مور را «عرجا» نوشته است. میبیدی می‌نویسد «قال الضحاک اسم هذه النمله طاخیه، و قیل خرمی» (میبیدی، ۱۳۵۷، ج ۷، ۱۹۳). در تفسیر کمبریج نیز وادی نمل محلی در شام دانسته شده و نام مور، «عنجلوف» و «منذره» آمده است (تفسیر کمبریج، ۱۳۴۹، ج ۱: ۳۴۹). در تفسیر روض‌الجنان نیز نام مور «طاحیه» است (ابوالفتح رازی، ۱۳۹۸ق، ج ۸: ۳۸۸).

در مثنوی سلیمان و بلقیس، مور خود را فرمانروای ربع زمین می‌داند که بیست هزار مور سرهنگ دارد که هر یک چهل هزار و آنها هم هر کدام چهل هزار نقیب دارند. مور چونان حکیمی با سلیمان سخن می‌گوید و سؤالاتی از سلیمان می‌پرسد و او را به مهمانی خود دعوت کرده، ران ملخی حاضر می‌سازد. مور درباره خاتم، مرغانی که بر روی سلیمان سایبان می‌زنند و باد که تخت را بر افلاک می‌برد - توضیح می‌دهد.

در قصص الانبیاء نیشابوری مور، فرمانروا بر هفت طبقه زمین خوانده شده است. مور در اختیار داشتن خاتم و باد چنین تفسیر می‌کند که اعطای خاتم بدین دلیل است که حق تعالی خواست این معنی را بنمایاند که هر چه به تو داده است مقدار آن به سنگی بازست از سنگ‌های بهشت. و در اختیار داشتن باد بدین معنی است که هر آنچه داری با رسیدن مرگ، به دست تو بادست (نیشابوری، ۱۳۴۰: ۲۸۹-۲۹۰). در تفاسیر اشاره‌ای به سؤالات مور و مهمان کردن سلیمان نشده است. در باره تعداد موران زیر دست

«عرجا»، در منابع دیگر چنین آمده است: «گفت چهل هزار سرهنگ دارم. زیر دست هر سرهنگی هزار بار هزار مور» (قصص الانبیاء، ۱۳۶۳: ۲۳۵).

فقط در قصص الانبیاء بوشنجی اشاره شده است که رئیس مورچگان «خلقت ضعیف داشت و لنگ بود» (بوشنجی، ۱۳۸۴: ۳۱۴) که مطابق با مثنوی سلیمان و بلقیس است:

سپس موری برون آوردن از سنگ ز جان بی جان، به تن لرزان، ز پا لنگ
سلیمان را به مهمان خواندن او به خوان، پای ملخ آوردن او

(حیاتی گیلانی، همان: برگ ۲۱)

در مثنوی سلیمان و بلقیس، رئیس موران علت فرا خواندن موران را بیم از له شدن در زیر پای لشکریان سلیمان می‌داند. مؤلف کشف الاسرار با نگرشی عارفانه از قول مور سبب دعوت موران را چنین می‌نویسد: «ترسیدم که ایشان نعمت و مملکت تو بینند و آرزوی دنیا خواهند و از سر وقت و زهد خویش بیفتند» (میبدی، ۱۳۵۷، ج ۷: ۱۹۸). ابوالفتوح رازی نیز در تفسیر خویش همین مطلب را ذکر کرده است (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۸ق، ج ۸: ۳۸۹).

آخرین نکته قابل اشاره این است که از باقی مانده نزل مور زمین سرسبز می‌شود و حیوانات از آن می‌خورند و سیر می‌گردند:

همان نیمی ز نزل مور بر جا که بود از نزل هر جا خوان مهپا
بیامد ابر و در دم کله بر بست بیارید و زخاره سبزه بر رست
که حیوان نیز یکسر سیر گشتند بحیف از آنچه هم بر جا بهشتند

(حیاتی گیلانی، همان: برگ ۲۲)

در قصص الانبیاء نیشابوری بدین نکته اشاره شده است که: «و نیز حق تعالی گیاه پدید آورد چندان که ستوران ایشان سیر بخوردند» (نیشابوری، ۱۳۴۰: ۲۹۱).

هدهد

با توجه به متن سلیمان و بلقیس، سلیمان نبی هنگام نماز عصر وقت آب خواستن جهت وضو، متوجه غیبت هدهد می‌شود. عقاب و کرکس دو پرنده‌اند که سمت امیری و وزیری طیور را دارند و به جست‌وجوی هدهد می‌روند. سلیمان به کرکس و عقاب می‌گوید به هدهد دلداری دهید تا از شدت بیم جان نسپارد. سلیمان از هدهد برای

غیبتش حجت و دلیل می‌خواهد.

در قصص‌الانبیاء بوشن‌جی چند روایت در مورد غیبت هدهد آمده است. مؤلف اشاره می‌کند که مرغان بالای سر سلیمان صف می‌زدند. روزی آفتاب بر سلیمان افتاد به بالا نگریست، جای هدهد را خالی دید. روایت دیگر اینکه: روزی لشکر خود را نظاره می‌کرد. از جنس مرغان، هدهد را ندید. البته به جستن آب هم اشاره کرده است. اما با این تفاوت که می‌نویسد: «سلیمان در بیابانی فرود آمد و لشکر او محتاج آب بود. هدهد را بطلبیدند تا بر آب دلالت کند، ندیدند. دیوان بیامدند و آب بیرون کردند» (بوشن‌جی، ۱۳۸۴: ۳۱۴). در متن منظومه به فراهم کردن آب به دست دیوان اشاره نشده است. در این کتاب از عقاب و کرکس نام برده نشده است. مؤلف نام هدهد سلیمان را «یعفور» و هدهد سبا را «غفیر» نوشته است (همان: ۳۱۵). مؤلف کشف‌الاسرار نیز نام هدهد سبا و سلیمان را به ترتیب «عنفیر» و «یعفور» ذکر کرده است (میبدی، ۱۳۵۷، ج ۷: ۲۰۴). در مجمع‌البیان نظرهای گوناگونی درباره غیبت هدهد ذکر گردیده که در یک مورد اشاره شده است که «برخی گویند: علت اینکه سلیمان، هدهد را جست‌جو می‌کرد، این بود که به نوبت خود اخلاص کرده بود» (طبرسی، ۱۳۵۴، ج ۱۸: ۹۶). در ترجمه تاریخ طبری آمده است که: «سلیمان هدهد را خواست از آن‌رو که در نبوت خلل شده بود» (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۴۰۴). که به نظر می‌رسد نبوت تحریف نوبت باشد.

بوشن‌جی در مورد تهدید سلیمان به تعذیب هدهد می‌نویسد «بعضی گویند عذاب سخت، مرغ را آن باشد که پره‌های او بر کنند و پیش موران اندازند تا او را می‌گزند» (بوشن‌جی، ۱۳۸۴: ۳۱۵). اما در منابع دیگر ذکر شده است که سلیمان می‌خواست از خداوند بخواهد که هدهد را حریص گرداند تا به بخیلان محتاج گردد (قصص‌الانبیاء، ۱۳۶۳: ۲۳۷). در قصص‌الانبیاء نیشابوری نیز عذاب شدید را جدا کردن از جفت، بریان کردن و دور نمودن از خود تفسیر کرده است (نیشابوری، ۱۳۴۰: ۲۹۲). در عرائس‌المجالس نیز تقریباً به این مطالب اشاره شده است: «واختلف العلماء فی العذاب الشدید. ما هو؟ فقال اکثر المفسرین: کان عذابه ان ینف ریشه و یدعه ممعطا ثم یلقیه فی بیت النمل فتلدغه. وقال الضحاک: لأنتفنه و لأشدن رجلیه و لأشمسنه و قال مقاتل: لأطلینه بالقطران و لأشمسنه و قیل لأو دعه القفص، و قیل لأفرقن بینه و بین الفه. و قیل لأمنعه من خدمتی» (نیشابوری، بی‌تا: ۲۷۷). در تفسیر جوامع‌الجامع، به

بر کندن پر، در برابر نور خورشید قرار دادن و گسستن رشته الفت اشاره شده است (طبرسی، ۱۳۷۷: ۱۸۴).

در کشف‌الاسرار گفت‌وگویی بین عنفیر و یعفرور ذکر گردیده که در هیچ یک از منابع دیگر نیامده است. «یعفرور گفت: ترسم که بازگشت من دیر شود و سلیمان بر من خشم گیرد. عنفیر گفت: اگر تو مملکت بلقیس را بینی و احوال او را بدانی و آنکه چون باز گردی و سلیمان را از آن خبر کنی، او را خوش آید و بر تو حرج نکند» (میبدی، ۱۳۵۷، ج ۷: ۲۰۴). در مثنوی سلیمان و بلقیس نیز این گفت‌وگو نیامده است. به نظر می‌رسد این گفت‌وگو متأثر از آیه بیست و نهم سوره مبارکه نمل درباره تهنید حضرت سلیمان^(ع) نسبت به تأخیر هدهد باشد. این قسمت بعدها در تفسیر *روض‌الجنان* هم تکرار شده است (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۸: ۳۹۲).

نامه سلیمان

در مثنوی سلیمان و بلقیس، نامه سلیمان، نامه‌ای سراسر تمکین و اعراض و طغیان توصیف شده است و آن را عقوبت نامه‌ای می‌داند که دلها از دیدن آن به دو نیم می‌گردد (گ ۷۷). بلقیس بعد از خواندن نامه برای دعا به خلوت جای می‌رود و در خواب هاتفی به او ندا می‌دهد که باید با سلیمان از در صلح در آید (گ ۷۸). بلقیس نامه را برای بزرگان سبا می‌خواند. آنان از او اعراض می‌کنند و زبان به اعتراض می‌گشایند و بر جنگ با سلیمان اصرار می‌ورزند. در اغلب کتب به مفاد نامه که برتری نمودن بلقیس است اشاره شده که ترجمه آیات شریفه ۳۰-۳۱ سوره نمل است: «آنه من سلیمان و آنه بسم الله الرحمن الرحیم. اَلَّا تَعْلُوا عَلٰی وَاَتُونِيْ مُسْلِمِيْنَ». در تاریخ بلعمی ذکر شده است که هدهد نامه را در کنار بلقیس افکند و «بلقیس بترسید گفت: این بزرگ ملکی است که رسولش این مرغ است و نامه باز نکرد، و گفت پیش سرهنگان برگشایم» (بلعمی، ۱۳۸۳: ۴۰۰). نامه دوم سلیمان به بلقیس، دعوت بلقیس به صلح است:

همه مضمونش این: زی صلح بگرای بیا و بس به قدر خویش بفرزای

(حیاتی گیلانی، همان: برگ ۱۱۸)

در کتب دیگر اشاره‌ای به نامه دوم سلیمان به بلقیس نشده است.

آزمایش سلیمان به دست بلقیس

بلقیس از سلیمان می‌خواهد که کارهای زیر را انجام دهد: نخست کنیزان و غلامان را که لباس همدیگر را پوشیده‌اند از هم جدا سازد، دوم درّ ناسفته‌ای را سوراخ کند و سوم رشته‌ای را از جزع کجی بگذراند (گ ۱۰۹). البته در مثنوی سلیمان و بلقیس چهار کار گفته شده، اما فقط در سه مورد ابیات ذکر شده است.

در کتب قصص، چهار مورد آمده است و چهارمی آن بود که بلقیس «قدحی از بلور بفرستاد و گفت: این قدح را از آبی پر کند که از آسمان فرو نیامده و از زمین بر آمده نباشد» (بوشنجی، ۱۳۸۴: ۳۱۸). به نظر می‌رسد ابیات مورد چهارم از نسخه پاک شده باشد. مورد چهارم به گونه دیگری هم روایت شده است «بلقیس مادیان و کره‌ای می‌فرستد تا سلیمان مادیان را از کره جدا سازد» (قصص الانبیاء، ۱۳۶۳: ۲۳۹). در تفسیر طبری آمده است که بلقیس حقه‌ای را می‌فرستد و از سلیمان می‌خواهد بگوید داخل آن چیست. و از سلیمان می‌پرسد که کدام آب است که نه از زمین بر آمده و نه از آسمان، اما تشنگی را می‌نشاند؟ جبرئیل این احوال‌ها را بر سلیمان معلوم می‌کند (طبری، ۱۳۴۲: ۱۲۴۹). آزمایش دیگری هم در برخی از منابع آمده است که بلقیس عصایی فرستاد و از سلیمان خواست تا سر و ته این عصا را نشان دهد (طبری، ۱۳۵۴، ج ۱۸: ۱۰۸). در تاریخ طبری، سؤال بلقیس از سلیمان در باره رنگ خدا ذکر شده است (طبری، ۱۳۶۲: ۴۱۰).

مرگ سلیمان

در مثنوی سلیمان و بلقیس حیاتی گیلانی، چنین آمده است که سلیمان خلوت گاهی داشت که در آن به زاری و نیاز می‌پرداخت. درختی به نام «خرتوت» در نزدیکی آن روید. سلیمان روزی بدان درخت برخورد و از خاصیتش پرسید. درخت در پاسخ می‌گوید: هر جا من برویم بر مرگ مالک آن دلالت دارم. سلیمان از مرگ خود آگاه می‌شود.

در تفسیر طبری آمده است که سلیمان در آخر عمرش بیشتر در محراب بود و در این مدت «هیچ خلق بر او نرفت و نیارستی رفتن نه از آدمیان و نه از دیوان، اگر دیوی به نزدیک او بگردیدی آتشی بیامدی و آن دیو را بسوختی» (تفسیر طبری، ۱۳۴۲: ۱۲۵۵-۱۲۵۶). یک روز سلیمان در محراب درختی دید نورسته «و از وی پرسید که

تو چه درختی و به چه کارایی؟ گفت که من خروبه نام‌ام، و به خراب این مزگت به کار آیم» (همان: ۱۲۵۶). سلیمان دانست که درخت از مرگ او وی را آگاهی می‌دهد. پس درخت را برید و از چوب وی عصایی ساخت. در این کتاب، نام موریانه، «ترده» ذکر شده است (همان: ۱۲۵۷). در این کتاب اشاره‌ای به عمل دیوان در فرستادن موریانه برای خوردن عصا نشده است. در تفسیر مشهور به کمبریج آمده است که خداوند جان سلیمان را در بستر گرفت: «چون سالی بگذشت چوب خوار پاشنه در را بخورد، در بیفتاد، پریان بدانستند که سلیمان فرمان یافت» (تفسیر کمبریج، ۱۳۴۹: ۵۸۶).

در مجمع‌البیان نیز داستان مرگ سلیمان به همین ترتیب است، جز اینکه مؤلف نام درخت را «خرنوب» نوشته است (طبرسی، ۱۳۵۴، ج ۲۰: ۲۳۳). همچنین از امام محمد باقر^(ع) روایت شده است که شیاطین برای سلیمان قبه‌ای از بلور و شیشه ساختند و سلیمان در میان آن بر عصایش تکیه داده بود که ناگاه مردی آمد و جانش را گرفت (همان: ۲۳۴). در تاریخ طبری نام درخت، «خروب» (طبری، ۱۳۶۲: ۴۱۹)، و در تاریخ کامل، «خرنوبه» ذکر گردیده است (ابن‌اثیر، ۱۳۴۴: ۷۰).

نتیجه‌گیری

حیاتی گیلانی از شاعران مشهور قرن یازدهم و صاحب منظومه سلیمان و بلقیس است. اکثر عمر خود را در هند و در دربار پادشاهان گورکانی گذراند. او این مثنوی را به جهانگیر تقدیم کرده است. از بررسی مثنوی سلیمان و بلقیس می‌توان مطالب و فواید بسیاری به‌دست آورد. این متن به عنوان یکی از مفصل‌ترین مثنوی‌ها درباره حضرت سلیمان اهمیت زیادی دارد. هر چند اغلب کتب قصص و تاریخ، داستان سلیمان را از ازدواج داوود و مادر سلیمان نوشته‌اند؛ گویا حیاتی آن بخش‌ها را جنبه‌های فرعی داستان محسوب کرده و اصل داستان را از ماجرای غیبت هدهد آغاز کرده است. با وجود این ابیاتی درباره مهمانی سلیمان و وادی نمل آورده است. متن مثنوی گاهی با منابع دیگر متفاوت است. برخی از مطالب در مثنوی سلیمان و بلقیس حیاتی ذکر گردیده است که در منابع دیگر موجود نیست مانند: مشورت کردن هدهد با مرغان دیگر برای وارد شدن به ملک سبا، صیحه کشیدن مرغان، ندای هاتفی در خواب برای ترغیب بلقیس به صلح با سلیمان، پرواز کردن مرغی از سبا و رسیدن به خیل طیور سلیمان و نامه دوم سلیمان به بلقیس. به نظر می‌رسد که حیاتی اطلاعات مربوط به سلیمان و

بلقیس را از مآخذ متعدد به دست آورده و منابعی در اختیار داشته است که امروزه ما از آنها اطلاعی نداریم. منبع اصلی و اولیه حیاتی در سرایش سلیمان و بلقیس، سوره‌های مبارکه «نمل» و «سبا» در قرآن کریم است. شاعر به آنچه در کتاب‌های قصص آمده ولی با نصّ قرآن مغایرت داشته، نپرداخته است. همچنین در این مثنوی، مطالب خرافی درباره حضرت سلیمان نیامده است.

Archive of SID

منابع

- قرآن کریم
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۴۴) تاریخ کامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، جلد سوم، تهران، علمی.
- ابوالفتوح رازی، جمال‌الدین (۱۳۹۸ق) روض الجنان و روح الجنان، تصحیح و حواشی ابوالحسن شعرانی، جلد هشتم، تهران، اسلامیة.
- افشار، ایرج و محمدتقی دانش‌پژوه (۱۳۶۹) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک، جلد هشتم، مشهد، آستان قدس رضوی
- بوشنجی، ابوالحسن بن الهیثم (۱۳۸۴) قصص الانبیاء، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی التستری، تصحیح و تعلیق عباس محمدزاده، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- جهانگیر گورکانی، نورالدین محمد (۱۳۵۹) جهانگیر نامه (توزک جهانگیری)، به کوشش محمد هاشم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- حیاتی گیلانی، کمال‌الدین (۱۹۷۵م) ضمیمه تغلق نامه امیر خسرو دهلوی، به سعی و اهتمام امیر حسن عابدی و مقبول احمد، دهلی، انتشارات اندو پرشین سوسایتی.
- حیاتی گیلانی، کمال‌الدین، (بی‌تا) نسخه خطی سلیمان و بلقیس، شماره ۵۵۶۵ محفوظ در کتابخانه ملک.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۸) تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳ و ۵، چاپ سوم، تهران، فردوس.
- طبرسی، امین‌الدین ابوعلی الفضل بن الحسن (۱۳۵۴) مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه احمد بهشتی، جلد هجدهم و بیستم، تهران، انتشارات فراهانی.
- طبرسی، امین‌الدین ابوعلی الفضل بن الحسن (۱۳۷۷) تفسیر جوامع‌الجامع، مقدمه، تصحیح و تعلیقات ابوالقاسم گرجی، جلد سوم، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران و سمت.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲) ترجمه تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، اساطیر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۴۲) تفسیر طبری، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، جلد پنجم از هفت جلد، تهران، چاپخانه دولتی ایران.
- فخرالزمانی قزوینی، ملا عبدالنسی (۱۳۶۳) تذکره میخانه، (با تجدید نظر کلی و اضافات)، به تصحیح احمد گلچین معانی، چاپ چهارم، تهران، اقبال.
- کتاب مقدس (بی‌تا) ترجمه قدیم، شامل کتب عهد قدیم و عهد جدید، افست.
- لاهوری، عبدالستار قاسم (۱۳۸۵) مجالس جهانگیری، مجلس‌های شبانه دربار نورالدین جهانگیر، تصحیح و مقدمه و تعلیقات عارف نوشاهی و معین نظامی، تهران، میراث مکتوب.

- لعمی، ابو علی محمد بن محمد (۱۳۸۳) تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار (ملک الشعراء)، به کوشش محمد پروین گنابادی، چاپ دوم، تهران، زوار.
- لکنهوی، آفتاب رای (۱۳۹۶ق) ریاض العارفین، بخش اول، به تصحیح و مقدمه حسام‌الدین راشدی، پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- تفسیر قرآن مشهور به کمبریج (۱۳۴۹)، به تصحیح جلال متینی، جلد اول، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- قصص الانبیاء (۱۳۶۳)، بازمانده از قرن هفتم، تصحیح و توضیح فریدون تقی‌زاده طوسی، تهران، انتشارات باران.
- مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۱) دایرةالمعارف فارسی، چاپ سوم، تهران.
- مهدوی، یحیی (۱۳۴۷) قصص قرآن مجید [بر گرفته از تفسیر سور آبادی]، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۵۷) کشف‌الاسرار و عدةالابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، ج هفتم و هشتم، چاپ سوم، تهران، امیر کبیر.
- نهادندی، عبدالباقی (۱۳۸۱) مآثر رحیمی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، بخش سوم، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- نیشابوری، ابواسحاق ابراهیم بن منصور بن خلف (۱۳۴۰) قصص الانبیاء، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نیشابوری، ابی اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم (بی‌تا) قصص الانبیاء، مشهور به عرائس المجالس، بیروت، لبنان، المكتبة الثقافیه.
- واله داغستانی، علیقلی بن محمد علی (۱۳۸۳) ریاض الشعراء، تصحیح و تحقیق مقدمه محسن ناجی اصفهانی، جلد اول، تهران، اساطیر.